

اثر رفیق حمید مؤمنی

"درباره ی روشنفکر" عنوان مقاله ایست که چریک فدائی خلق رفیق شهید حمید مؤمنی آن را در سال ۵۲ در مناقشه با یکی از مبارزین علیه رژیم شاه "مصطفی شاعیان" که به مدت محدودی در ارتباط با چریک های فدائی قرار گرفته بود، به رشته ی تحریر درآورده است.

☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

در بحثی که بین من و رفیق طاهر درباره ی معنی روشنفکر درگرفت، چکیده ی نظر من این بود: در مطبوعات بازاری فارسی، روشنفکر به معنی آدمی است که سطح آگاهی او از دیگران کمابیش بالاتر است. البته واژه ی "روشنفکر" هم در زبان فارسی از نظر معنی لفظی و ظاهری به این معنی نزدیک است، اما باید به یاد داشت که کلمه ی روشنفکر فارسی معادل کلمه ی "انتلکتوئل" اروپائی است و در نوشته ها و مباحثات مارکسیستی به این معنی به کار رفته است. کلمه ی "انتلکتوئل" نیز از نظر مارکسیسم دارای معنی مشخص و دقیقی است که اینک شرح می دهیم:

مارکسیسم معتقد است که در جامعه ی اشتراکی نخستین، کار (منظور، کار از نظر فیزیکی یا به عبارت دیگر عمل نیست، بلکه منظور کار از نظر اقتصادی است) فکری از کار بدنی جدا نبوده. بنابراین طبیعی است که تقسیم کاری هم در این مورد (کارفکری و کار بدنی) نمی توانسته وجود داشته باشد. اما در جامعه ی برده داری، کار فکری از کار بدنی جدا می شود و تقسیم کار نیز در این زمینه به وجود می آید: کار بدنی مخصوص برده ها می شود و کار فکری مخصوص برده داران (عده ای از برده داران). در جامعه ی فئودالی نیز کار فکری فقط در انحصار فئودال هاست و کار بدنی هم مخصوص رعیت ها. در جامعه ی سرمایه داری، کار فکری را یک قشر مخصوص از طبقه ی بورژوازی انجام می دهد که اگرچه افراد این قشر از طبقات مختلف آمده اند، اما به هر حال اکنون جزء بورژوازی به حساب می آیند. کار بدنی هم که در جامعه ی سرمایه داری مخصوص کارگران است. در جامعه ی سوسیالیستی نیز کار فکری از کار بدنی جداست. کار فکری را گروه عظیم دانشمندان و هنرمندان و تکنوکرات ها و بوروکرات ها که چنانکه بعداً شرح خواهیم داد آخرین بقایای بورژوازی هستند، انجام می دهند. اما در جامعه ی کمونیستی، کارفکری و کار بدنی در یکدیگر تلفیق می شوند: کارهای ساده، تکراری و الگووار به ماشین داده می شود و فقط کار همراه با خلاقیت برای انسان باقی می ماند و دیگر کار فکری و بدنی معنی ندارد. کار همراه با نوآوری ئی را که انسان انجام می دهد هم فکری است و هم بدنی.

روشنفکر یا "انتلکتوئل" یعنی همین کسانی که از نظر تقسیم کار اجتماعی در نظام های مختلف برده داری، فئودالی، سرمایه داری و نیز سوسیالیستی کارهای فکری را انجام می دهند. بنابراین از نظر مارکسیسم، روشنفکران در جامعه ی برده داری به وجود می آیند و جزو طبقه ی برده داران هستند، در جامعه ی فئودالی روشنفکران خود فئودال هستند، در جامعه ی سرمایه داری روشنفکران قشر مخصوص از طبقه ی بورژوازی را

تشکیل می‌دهند که از معلم ساده و دفترنویس گرفته تا رئیس جمهور را شامل می‌شوند. در جامعه‌ی سوسیالیستی روشنفکران آخرین بقایای بورژوازی هستند که باید از بین بروند و در جامعه‌ی کمونیستی روشنفکران از بین می‌روند.

در نظام سرمایه‌داری اقشار پائین روشنفکران از سطح زندگی بسیار پائینی برخوردارند. در برخی جوامع وضع زندگی‌ی مثلاً معلمان حتی از وضع زندگی کارگران هم بدتر است. اما به هر حال در این نظام اجتماعی، روشنفکران از نظر رابطه‌ی ای که با وسایل تولید دارند، جزو طبقه‌ی بورژوازی به حساب می‌آیند.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری، روشنفکران چرخ نظام را می‌چرخانند. اقشاری از این روشنفکران (اقشار پائینی آن) هم از نظر اقتصادی و هم از نظر فرهنگی با سرمایه‌داری تضاد پیدا می‌کنند. سرمایه‌داری می‌خواهد آن‌ها را به اطاعت کامل خود درآورد و استعدادشان را مهار کند. در نتیجه، آن‌ها گذشته از این که با سرمایه‌داری تضاد اقتصادی دارند (سطح پائین زندگی‌شان)، سرمایه‌داری خلاقیت‌شان را نیز سخت محدود می‌کند. از طرفی هم آن‌ها از نظر فکری و معنوی تحت تأثیر واقعیت بزرگ زمان خود یعنی طبقه‌ی کارگر و مبارزاتش قرار می‌گیرند. در نتیجه، علم عصیان بر علیه سرمایه‌داری را برمی‌دارند. به طرق مختلف به سرمایه‌داری اعتراض می‌کنند.

گروهی از آنان مایوس و سرخورده همه چیز زندگی را نفی می‌کنند، گروهی فقط به سرمایه‌داری فحش می‌دهند و گروهی دیگر به زندگی و مبارزات توده‌ها خود را پیوند می‌زنند. این دسته‌ی اخیر را "روشنفکر انقلابی" یا "روشنفکر پرولتاریا" می‌گویند. روشنفکران انقلابی به بزرگ‌ترین خدمتگزاران پرولتاریا تبدیل می‌شوند. آن‌ها حتی رهبری تکنیکی انقلاب پرولتاریا را به دست می‌گیرند. علم و فلسفه‌ی ای که حاصل برخورد تاریخی پرولتاریا با زندگی است، جمع‌بندی می‌کنند. دانش و تجربه‌ی پرولتاریا را فرموله می‌کنند و خلاصه، به تکنیسین‌های مبرز انقلاب پرولتاریا تبدیل می‌شوند.

روشنفکران انقلابی از نظر زندگی فکری و معنوی به طبقه‌ی کارگر و ایدئولوژی او بسیار نزدیک می‌شوند، ولی از نظر اقتصادی (رابطه با وسایل تولید) هرگز به کارگر تبدیل نمی‌شوند. بدین جهت است که همیشه زندگی فکری آن‌ها در خطر انحراف به سوی سوبژکتیویسم قرار دارد. باید سخت از خود مواظبت کنند. آمیزش هرچه بیشتر با توده‌ها و آموختن هرچه بیشتر از توده‌ها تنها وسیله‌ی جلوگیری و نیز درمان این انحراف است. روشنفکران انقلابی باید از توده‌ها بیاموزند، آن‌ها را جمع‌بندی کنند و باز به توده‌ها برگردانند و باز از توده‌ها بیاموزند ... و به همین ترتیب. می‌گویند تاریخ آزمایشگاه جامعه‌شناسی است. توده‌ها ماده‌ی اصلی سازنده تاریخند و وظیفه‌ی روشنفکرانقلابی کار با آنهاست. اگر روشنفکران انقلابی از توده‌ها بیاموزند، آنچه می‌اندیشند ذهنی‌گری (سوبژکتیویسم) صرف خواهد بود، درست مانند شیمی دانی که نتیجه‌ی یک آزمایش جدید و مطلقاً انجام نشده را حدس بزند و یا تجزیه و ترکیب عناصر را در خواب ببیند و غیره. البته باید به یاد داشت که

آموزش از توده ها فقط آموزش از توده های موجود و زنده نیست. آموزش از توده ها در سراسر تاریخ و آموزش از توده های سایر کشورها برای روشنفکر انقلابی حتی اساسی تر است.

در جامعه ی سوسیالیستی نیز روشنفکران وجود دارند. البته در آغاز بنای سوسیالیسم اقشار دیگر خرده بورژوازی (تولیدکنندگان مستقل کوچک از جمله دهقانان) نیز وجود دارند، ولی این اقشار به زودی از بین می روند و روشنفکران به عنوان آخرین بقایای بورژوازی باقی می مانند. دولت سوسیالیستی باید سعی کند که با اتوماتیزه کردن هرچه بیشتر تولید و بالابردن سطح آگاهی و تخصص کارگران از طرفی و کشیدن علم به میدان عمل، بیرون کشیدن روشنفکران از پشت میزشان به داخل آزمایشگاه و کارخانه، بازکردن درهای مدرسه به سوی کارگاه و کارخانه و تلفیق آموزش و کار از طرف دیگر، کار فکری و بدنی را به هم هرچه بیشتر نزدیک کند و زمینه را برای از بین بردن روشنفکران فراهم نماید. البته لازم به یادآوری است که سوسیالیسم چون یک مرحله ی تاریخی نیست، بلکه خود جزو دوران انقلاب و برای رسیدن به کمونیزم است، همیشه قابل برگشت به سرمایه داری می باشد. هر خطری هم که جامعه ی سوسیالیستی را تهدید می کند از جانب همین روشنفکران است که تنها بقایای بورژوازی در جامعه ی سوسیالیستی هستند. بدین جهت دیکتاتوری پرولتاریا باید همیشه آن ها را در کنترل خود داشته باشد و انقلاب های مداوم فرهنگی باید کاخ های برافراشته ای را که آنان از آثار مخدر بورژواگرایانه ی ادبیات و هنر و غیره برای خود می سازند، ویران سازد. دولت سوسیالیستی نیز باید زمینه ی مادی را- چنانکه گفتیم- برای از بین رفتن روشنفکران هرچه بیشتر مهیا نماید.

البته آنچه در مورد روشنفکران در جامعه ی سرمایه داری گفتیم، فقط در یک جامعه ی تیپیک سرمایه داری بود. در جامعه های موجود، روشنفکران انتقال دهنده ی فرهنگ نیزهست. اقشار مختلف روشنفکران، فرهنگ متضاد (انقلابی و ضدانقلابی) جامعه های سرمایه داری دیگر را به کشور خود منتقل می کنند (به ویژه نقش روشنفکران جامعه های عقب مانده از این نظر خیلی قابل توجه است). روشنفکران خدمتگزار بورژوازی، فرهنگ منحط بورژوازی جوامع دیگر را اشاعه می دهند و روشنفکران انقلابی، فرهنگ انقلابی توده های پیشرو را، انقلابی ترین روشنفکران (گروه های انقلابی پیشتاز) تجربه های انقلابی خلق های دیگر جهان را بر زمینه ی تضادهای موجود جامعه ی خود به توده ها انتقال می دهند (پیاده می کنند).